



وسط

محمود سودابی

عمو اصلن به بابا شبیه نیست چون عمونیست وقتی بچه بودی من تازه عموشده بودم انگشتم را روی بینی ات می گذاشتم صدای بوق درمی آوردم قاه قاه می خندیدی بهاره وقتی بچه بود با صدای بوق وانگشت روی بینی اخم می کرد حالا هم ببین اش من نباید این حرف را می زدم بهاره جان برای حمیدآقا شربتتی چیزی بیاور عمونیست بهاره دستش نمی لرزد وقتی بچه بود بغلش می کردم دستم می لرزید شربت خوبی بود بهاره خانم حالا بچه نیست انگشتم را می گذارم روی نافش صدای بوق درمی آورم قاه قاه می خندد شربت خوبی شده هر دومی لرزیم بهاره خیلی بزرگ شده همه جایش بزرگ شده یکبار توی اتاق من جیش کرد زن عمو همانجا عوضش کرد خیلی کوچک بود دوباره قاه قاه بخند می خواهم زبان کوچکت را ببینم کوچولوی عموبودی عموبرای بدرقه ام نیامد باباگریه کرد صورتش مثل صورت عمونشد وقتی گریه کرد گفت به پای هم پیرشید مامان خیلی اشک ریخت شماها هیچکدام نیامدید بدرقه ام جشن تکلیف بهاره است بهاره حالا چادر نمی پوشد وقتی نماز می خواند روبرویش می ایستم انگشتم را روی بینی ام می گذارم التماس دعا من دارم می روم اروپا جایی برای دعا کجاست دکتر برمی گردم اگر برگردم چه مهماندار خوبی نه روزنامه نمی خواهم اما روزنامه ی کجا آنجا را چرا اینقدر پیرشدم با شقیقه های سفید اول زن عمودید توی فرودگاه بعد مامان گریه کرد بابا شقیقه ام را بوسید پسرت مرده بابا شما باید بهاره باشی باشی کوچولو نیستی دیگری یکبار دیگر قاه قاه بخند بخندید چرا گریه می کنید من که نمرده ام شما چه بزرگ عمو جان یکبار دیگر ببوسمت عمو بوی سیگار می داد شما توی دانشگاه چی می خوانید آتش سیگار ریخت روی ملافه به درک مال هتله دوباره خندید نه به توسیگار نمی دهم دوست ندارم کتی هم سیگار می کشید وقتی خوابی مثل وقتی هستی که بیداری کتی وقتی خواب بود مثل زن همسایه بود وقتی خواب بود امیلی بود اسم بچه را هم گذاشتیم امیلی من نگفتم کتی گفت زن همسایه بیا بغل مامان امیلی وقتی می خندید گونه ی پیش چال می افتاد هیچ وقت زبان کوچکش را ندیدم بگذار انگشتم را ببوسم حالا بخند زن عمو مرا بوسید مامان ندید فرودگاه بوی سیگار می داد بابا من مرد شده ام از این به بعد من فقط یک عمو نیستم سه

